

دموکراسی کارگری و دموکراسی بورژوایی

برخورد سوسیال دموکراتها و یا دمکراتهای طبقه کارگر به دمکراتهای بورژوا مسئله ای قدیمی و در عین حال تازه ای است. مسئله ای است قدیمی چرا که از همان آغاز کار سوسیال دموکراسی مطرح بوده است. اصول تئوریک این مطلب در اولیه ترین ادبیات مارکسیستی در مانیفست کمونیست و کاپیتال توضیح داده شده است. مسئله ای است تازه چرا که در هر گام تحولی هر کشور سرمایه داری آمیخته خاص و در عین حال بدیعی از سایه روشنهای متنوع دموکراسی بورژوایی و گرایشات گوناگون در جنبش سوسیالیستی را ببار میآورد.

به همین گونه نیز در روسیه این مسئله کهن بویژه در زمان حاضر تازگی خاصی پیدا کرده است. جهت روشن کردن چگونگی طرح مسئله در حال حاضر، با سیر مختصری در تاریخ می آغازیم. نارودنیکهای قدیمی انقلاب روس دارای نقطه نظراتی اتویستی و نیمه آنارشستی بودند. آنان دهقانان ساکن در کمونهای روستائی را سوسیالیستهای آماده شده میپنداشتند. آنان بروشنی در پی لیبرالیسم جامعه روشنفکر روس امیال بلندهمتای بورژوازی روس را می یافتند. آنان مبارزه سیاسی را تحت لوای اینکه به نفع سازمانهای در خدمت بورژوازی تمام میشود انکار میکردند. زمانیکه اعضاء نارودنایولیا (۱) دست به مبارزه سیاسی زدند گامی به جلو گذاردند؛ ولیکن قادر نشدند آنرا به سوسیالیسم مربوط نمایند. حتی زمانیکه ایمان سست شونده به ماهیت سوسیالیستی کمونهای ما از طریق تئوریهای و. و. شیرامون ماهیت غیرطبقاتی و غیر بورژوایی روشنفکران دمکرات روس تجدید حیات یافت، برخورد روشن سوسیالیستی به این مسئله در پس پرده تاریکی افتاد. نتیجه همانکه نارودنیسم که در گذشته بطور موثری لیبرالیسم بورژوایی را نفی میکرد تدریجاً آغاز به یگانه شدن با آن در یک گرایش لیبرال - نارودنیکی نمود. ماهیت بورژوا دموکراتیک جنبش در میان روشنفکران روس از معتدل ترین آنان یعنی جنبش ترقی خواهان آغاز و به افراطی ترین جنبش انقلابی تروریستی منتهی گشت، با پیدایش و تکامل ایدئولوژی پرولتری (سوسیال دموکراسی) و جنبش توده ای طبقه کارگر بیشتر و بیشتر واضح گشت. لیکن رشد عامل اخیرالذکر با انشعابی درون سوسیال دموکراتها همراه بود. یک جناح انقلابی و یک جناح اپورتونیستی سوسیال دموکراسی، که اولی نماینده گرایشات پرولتری در جنبش ما بود، بوضوح معین شد. مارکسیسم علنی (۱) در واقع فی الفور ثابت نمود که «انعکاس مارکسیسم در ادبیات بورژوایی» بوده و از طریق اپورتونیسم برنشتنی به لیبرالیسم در غلطیده است. اکونومیستهای درون جنبش سوسیال دموکراسی از یک طرف غرقه در درک شبه آنارشستی از جنبش صاف و ساده کارگری شده بودند؛ آنان دفاع سوسیالیستی از اپوزیسیون بورژوایی را به مثابه خیانت به نقطه نظر طبقاتی تلقی میکردند و دموکراسی بورژوایی در روسیه را یک توهم

اعلام میداشتند. (به جزوه رابوچیه دلونام «دو کنفرانس») که بر علیه ایسکرا نوشته شده بود رجوع کنید). از طرف دیگر گرایش دیگری از اکونومیستها که غرقه در همان ایده صاف و ساده از جنبش کارگری بودند سوسیال دموکراتهای انقلابی را متهم به فراموش کردن مبارزه اجتماعی بر علیه حکومت استبدادی که از طرف لیبرالهای ما افراد زمستوو ترقی خواه انجام میگرفت، مینمودند. (به «ضمیمه جداگانه» رابوچین میسل سپتامبر ۱۸۹۹ رجوع کنید).

ایسکرای قدیمی زمانی به عناصر دمکراسی بورژوائی در روسیه اشاره کرد که هنوز بسیاری آنان را در نیافته بودند. ایسکرا دفاع از این گرایش دموکراتیک را از سوی پرولتاریا میطلبید (به ایسکرا شماره ۲ درباره دفاع از جنبش دانشجویی (مقاله «گزینش ۱۸۳ دانشجو به ارتش») ایسکرا فوریه ۱۹۰۱) جلد ۴ کلیات انگلیسی ص ۱۹-۴۱۴ رجوع کنید؛ شماره ۸ درباره کنگره غیرقانونی زمستوو؛ شماره ۱۶ درباره مارشالهای لیبرال اشرافیت (۱)؛ شماره ۱۸ (۱) درباره تحریکات درونی زمستوو و جز آن).

ایسکرا پیگیرانه ماهیت بورژوائی و طبقاتی جنبش لیبرالی و رادیکالی را تأکید کرده و در باره افراد مذبذب آسوباژدنیه گفت: «زمان آن رسیده تا این حقیقت ساده تفهیم گردد که نه مغلطه بازی سیاسی و نه رسم به رسمیت شناختن متقابل دروغین، و نه آنچه مرحوم اسپتینیاک زمانی به نام خودداری و خود پنهان داری اعلام میداشت، بلکه شرکت عملی (واقعی) در مبارزه است که مبارزه واقعی (و نه فقط لفظی) مشترک بر علیه دشمن را تضمین میکند. زمانیکه مبارزه سوسیال دموکراسی آلمان بر علیه ارتجاع پلیسی - نظامی و فئودال - مذهبی با مبارزه یک حزب اصیل که بر پشتیبانی طبقه معینی از مردم (برای مثال بورژوازی لیبرال) تکیه زده بود واقعاً یکی شد، آنگاه عمل مشترک بدون هیچ لفاظی پیرامون به رسمیت شناختن متقابل سازمان یافت (شماره ۲۶ از «مبارزه سیاسی و مغلطه سیاسی») ایسکرا ۱۵ اکتبر ۱۹۰۲ به جلد ۶ کلیات انگلیسی ص ۶۱ - ۲۶۰ رجوه کنید ه ت).

چنین برخوردی از سوی ایسکرای قدیمی ما را مستقیماً به اختلافات جاری برسر نحوه برخورد سوسیال دموکراتها به لیبرالها میکشانند. این مشاجرات همانطور که میدانیم از کنگره دوم در دو قطعنامه که به ترتیب بیانگر نقطه نظرات اکثریت (قطعنامه پلخانف) و دیگری متعلق به اقلیت (قطعنامه استاراور) بود منعکس شد، آغاز گشت. قطعنامه اول صحیحاً خصلت طبقاتی لیبرالیسم را به مثابه جنبش بورژوازی توضیح داده و وظیفه توضیح جوهر ضد انقلابی و ضد پرولتری گرایش اصلی لیبرالی (گرایش آسوباژدانیه) را به پیش میگذارد. در عین اینکه این قطعنامه لزوم دفاع پرولتاریا از دمکراسی بورژوائی را قبول میکند متوسل به حربه برسمیت شناختن متقابل از نوع سیاستمداران نگریده بلکه آنرا با روحیه ایسکرائی قدیمی، مسئله مبارزه ای سازمان یافته مطرح

میکنند. سوسیال دمکراتها تا آنجائیکه بورژوازی انقلابی بوده و یا صرفاً در موضع مخالف عملی مبارزاتی با تزاریسم قرار میگیرد میبایستی از آنان دفاع نماید.

بلعکس در قطعنامه استاراور تحلیلی طبقاتی از لیبرالیسم و دمکراتیسم بدست نمیدهد. این قطعنامه که مملو از نیات خوب است شرایط همکاری ای را تدوین میکند که امکاناً بهتر و عالیتر بوده ولیکن متأسفانه مجازی و فقط لفظی اند: لیبرالها و یا دمکراتها میبایست فلان و بهمان را اعلام نمایند اینان نباید چنین و چنان خواسته هائی را به پیش گذارند اینان میبایست این یا آن شعار را اتخاذ کنند. گوئی اینکه تاریخ دمکراسی بورژوازی در هر جا و همه جا کارگران را متنبه نکرده است تا به اعلامیه ها و دعاوی و شعارها پشت گرمی نداشته باشند. گوئی اینکه تاریخ صدها مورد برای ما فراهم نکرده که دمکراتهای بورژوا با شعارهای خواستار نه فقط آزادی کامل، بلکه مساوات و با شعارهای سوسیالیستی – بدون آنکه بورژوا دمکرات بودن خود را از دست دهند – به پیش آمده و در نتیجه افکار پرولتاریا را هر چه بیشتر «غبارآلود» نموده اند. جناح روشنفکر سوسیال دمکراسی میخواهد با این غبارآلود نمودن از طریق قائل شدن معیارهائی برای دمکراتهای بورژوا مبارزه نماید تا از این غبارآلود نمودن افکار امتناع ورزند. جناح پرولتری در مبارزه خود به تحلیل از محتوای طبقاتی دمکراتیسم توسل میجوید. جناح روشنفکری در پی موارد معیار توافقات است. جناح پرولتری همکاری واقعی در مبارزه را میطلبد. جناح روشنفکری معیار برای بورژوازی خوب و مهربان که ارزش موافقت کردن داشته باشد را تدوین میکند. جناح پرولتری هیچگونه توقع مهربانی از طرف بورژوازی نداشته بلکه از هر نوع حتی از خیلی بدترین بورژوازی تا آنجائیکه در عمل با تزاریسم مبارزه میکند دفاع مینماید. جناح روشنفکری به موضع یک چانه زن در میغلطد: اگر تو با سوسیال دمکراتها و نه با سوسیال رولوسیونرها هم صف شوی در آنصورت ما بر روی یک برنامه بر علیه دشمن مشترک متحد خواهیم شد در غیر این صورت خیر. جناح پرولتری به یک نقطه نظر مدبرانه معتقد است: دفاعی که ما از شما میکنیم منحصرأً مشروط به این است که آیا ما را در موضع بهتری برای ضربه زدن به دشمن – قویتر یا ضعیفتر – قرار میدهد یا نه.

تمامی کمبودهای قطعنامه استاراور زمانیکه با اولین واقعیت مواجه گشت، نمودار شد. سنگ محک این امر بوسیله برنامه مشهور هیئت تحریریه ایسکرای جدید در برنامه «بسیج نوع اعلا تر» فراهم شد که مربوط به مسائل اصولی بحث شده در شماره ۷۷ (سرمقاله «دمکراسی در موقع جدائی راهها») و در شماره ۷۸ (پاورقی استاراور در آن نشریه) میباشد. در جزوه لنین به این برنامه برخورد شده بود لیکن استدلالات آن محتاج بحث دقیقتری میباشد.

ایده اصلی (و بعبارت روشنتر گجی اصلی در ایده های) استدلالات ایسکرای جدید در تجزیه لیبرالهای زمستو و دمکراتهای بورژوا نهفته است. این تجزیه رشته هدایت کننده درون این مقالات

است. ضمناً خواننده حواس جمع متوجه میشود که بجای واژه دمکراسی بورژوائی و در کنار و مترادف با آن، واژه های زیر بکار رفته اند: دمکراسی، روشنفکران رادیکال (عمداً چنین آمده)، دمکراسی نوزاد و دمکراسی روشنفکری. این تجزیه (دو جریان در بورژوا دمکراسی) از طرف ایسکرای جدید به مثابه کشفی بزرگ و درکی اصیل که «ورای» فهم لنین بیچاره است با تواضع مخصوصی قلمداد شده و مورد تنیت قرار گرفت. این تجزیه کردن بطور مستقیم با روش مبارزه ایکه به مقدار زیادی هم از سوی تروتسکی و هم مستقیماً از سوی هیئت تحریریه ایسکرا شنیده ایم، بدین نحو که لیبرالیسم زمستوی «فقط شایسته است تا با نیش عقرب تهدید گردد» ولی در عین حال دمکراسی روشنفکری بدرد همکاری با ما میخورد، مربوط است. دمکراسی بایستی مستقلانه به مثابه نیروئی مستقل عمل کند. «لیبرالیسم روسی، جدا شده از بخش اساسی تاریخی اش (توجه کنید) عصب متحرکه اش، نیمه بورژوا دمکراتیکش، تنها شایسته است با نیش عقرب تهدید شود». در درک لنین «از لیبرالیسم روسی جائی برای آنچنان عناصری نیست تا سوسیال دمکراتها به مثابه نمایندگان پیشتاز دمکراسی در هیچ لحظه ای تأثیر خود را بگذارند».

چنین است این تئوری نوین. و به مانند تمامی تئوریهای ایسکرای کنونی یک آشفتگی کامل است. در وحله اول ادعای اولویت در کشف واژه دمکراسی روشنفکری بی پایه و احمقانه است. ثالثاً این درک که روشنفکران میتوانند چون نیروئی مستقل درآیند بی پایه است. رابعاً طرح اینکه لیبرالیسم زمستوی (بدون نیمه «بورژوا دمکراتیکش») تنها بدرد تهدید کردن و غیره میخورد غیر عادلانه است. اجازه دهید تمامی این نکات را بررسی کنیم.

قرار است که لنین پیدایش دمکراسی روشنفکری و عنصر سومی را نادیده گرفته باشد.

بگذارید به شماره ۳ - ۲ زاریا رجوع کرده و به مقاله «بررسی امور داخلی» که در پاورقی استاراور نقل شده نظر افکنیم. در عنوان بخش سوم میخوانیم «عنصر سوم». در تمامی این بخش در باره «ازدیاد تعداد و رشد تأثیرات فعالی در زمستوها چون دکترها، تکنسینها و غیره» و درباره توسعه بیگدار اقتصادی... که پا به احتیاج به روشنفکران، که هر روزه تعدادشان فزونی مییابد، میدهد؛ درباره «غیرقابل اجتناب بودن تضادهای میان این روشنفکران و بوروکراتها و کله گنده های حکومتی»؛ درباره «خصلت این تضادها در این اواخر»؛ درباره «ناسازگار بودن حکومت استبدادی با منافع روشنفکران بطور کلی» میخوانیم. در این بخشها ما فراخوان صریحی به این عناصر برای متشکل شدن بزیر «پرچم» سوسیال دمکراسی ارائه میدهم ...

آیا گفتنی نیست که حساب - کتاب تمیزی است؟ کشف نوین دمکراسی روشنفکری و لزوم بسیج آنان بزیر پرچم سوسیال دمکراسی سه سال پیش از طرف لنین «بیچاره» کشف شده بود.

البته آنتی تز میان افراد زمستوی و بورژوا دمکراتها در آن زمان هنوز کشف نشده بود. ولیکن

مقایسه آیندو همانقدر منطقی است که «گوبرنیای مسکو و سرزمین امپراطوری روس» منطقی است. هم افراد زمستو که به حق رأی مشروط معتقدند و هم مارشالهای نجبا تا آن درجه ایکه با حکومت استبدادی و سرواژ مخالفت میورزند دمکرات میباشند. دمکراتیسم آنان محدود، تنگ و ناپیگیر است. همانطور که همه و هرگونه دمکراتیسم بورژوائی به یک یا چند درجه محدود، تنگ و ناپیگیر میباشد. سرمقاله ایسکرای شماره ۷۷ لیبرالهای ما را به شرح زیر تقسیم و مورد تحلیل قرار میدهد:

۱- مالکین صاحب رعیت ۲- مالکین لیبرال ۳- روشنفکران لیبرال که مدافع قانون اساسی با حق رأی مشروط میباشند و ۴- چپ افراطی - روشنفکران دمکرات. این تحلیل ناکافی و التقاطی است. چرا که دسته بندی روشنفکران با طبقات و گروههای مختلف که منافعشان بوسیله روشنفکران نمایندگی میشود، جابجا شده است. دمکراتیسم بورژوائی روس علاوه بر منافع بخش وسیعی از مالکین، منعکس کننده منافع توده تجار و تولیدکنندگان ﴿مانوفاکتورداران - مترجم﴾ بطور عمده بخش متوسط و کوچک، و همچنین (و این علی الخصوص مهم است) منافع توده دهقانان مالک و خورده مالک را منعکس مینماید. اولین نقیصه در تحلیل ایسکرا همانا چشم پوشی از این وسیعترین بخش دایره بورژوا - دمکرات روسیه میباشد. نقیصه دوم همانا ناتوانی در ملاحظه این امر است که روشنفکران دمکرات روس بالاجبار و نه تصادفی، به سه گرایش عمده مطابق با مواضع سیاسی اشان منقسم میشوند: آسوباژدنیه، سوسیال - انقلابی، و سوسیال دمکراتیک. تمامی این گرایشات دارای پیشینه ای طولانی هستند، هر کدام (به آن اندازه که در زیر حاکمیت استبدادی امکان دارد) نقطه نظر ایدئولوگهای اعتدالی و انقلابی دمکراتهای بورژوا و نقطه نظر پرولتاریا را مینمایانند. هیچ چیز شگفت انگیزتر از آرزوی معصومانه ایسکرای جدید مبنی براینکه «دمکراتها میبایست به مثابه نیروی مستقل عمل کنند» در عین اینکه دمکراتها را با روشنفکران رادیکال یکی گرفته است، نمیباشد. ایسکرای جدید فراموش میکند که روشنفکران رادیکال و یا جنبش دمکراتیک روشنفکری، که به «یک نیروی مستقل» بدل شده چیزی جز «حزب سوسیال - انقلابیون» نیست. روشنفکران دمکرات ما «چپ افراطی» دیگری جز آن ندارد. اگر چه، قابل استدلال است که بتوان از یک نیروی مستقل روشنفکران تنها به مفهوم تروریستی و یا طعنه آمیز کلمه صحبت کرد. قرار گرفتن با دمکراتهای بورژوا در یک پلاتفرم و گرویدن به چپ از (جناح) آسوباژدنیه به معنی گرویدن به سوی سوسیال انقلابیون است و بس.

بالاخره، آخرین کشف ایسکرای جدید کمتر قابلیت مقابله با انتقاد شدن را دارد، یعنی کشف اینکه «لیبرالیسم فاقد بخش نیمه بورژوا - دمکراتیکش» تنها بدرد تهدید نیش عقرب خورده؛ و اینکه اگر کسی جز افراد زمستوی وجود ندارند تا بسویشان رجوع شود، «عاقلانه تر است که ایده هژمونی ﴿توفق، استیلای سیاسی تشکیلاتی - مترجم﴾ بدور انداخته» شود. لیبرالیسم، به هر نوعی که باشد،

تنها تا آن درجه ای که عملاً با حکومت استبدادی مخالفت می‌ورزد، سزاوار دفاع از سوی سوسیال دمکراتهاست. تنها دمکرات پیگیر واقعی (یعنی پرولتاریا) از همه دمکراتهای (یعنی بورژوازی) ناپیگیر است که ایده هژمونی را به واقعیت بدل مینماید. تنها ایده خرده بورژوائی چانه زن از هژمونی است که میتواند این دفاع را به مثابه سازش کردن، برسمیت شناختن متقابل و مسامحه عبارت پردازی، بپندارد. از نقطه نظر پرولتاریا هژمونی در مبارزه به آنکس تعلق مییابد که پرشورترین مبارزه را به پیش برد، کسی که هیچ فرصتی را برای ضربه زدن به ارتجاع از کف نمیدهد، کسی که حرفش با عملش میخواند، کسی که بنابراین رهبر ایدئولوژیکی نیروهای دمکراتیک است، کسی که هر نوع سیاست نیم بند را به زیر شلاق انتقاد میکشد. ایسکرای جدید بطور غمناکی در اشتباه است اگر فکر میکند نیم بندی بورژوازی خصوصیتی معنوی و نه اقتصادی سیاسی اوست، اگر تصور مینماید که ممکن و لازم است تا معیاری برای نیم بندی تعیین نمود که کمتر از آن، لیبرالیسم سزاوار نیش عقرب بوده و بالاتر از آن درجه، لایق همکاری است. بسادگی این به معنی «از پیش تعیین درجه فرومایگی ممکنه» است. فی الواقع، در معنی این عبارت تعمق کنید: گذاشتن معیار همکاری برای گروههای اپوزیسیون تا اینکه حق رأی مستقیم، مساوی، مخفی و همگانی را قبول کنند به معنی «مطرح نمودن معیار تخطی ناپذیر خواسته های ما، کاغذ لیتموس آزمایش دمکراسی، و قرار دادن تمامی وزنه دفاع ارزشمند پرولتاریا بر میزان و حدود برنامه های سیاسی آنان است» (شماره ۷۸). چه زیبا طرح شده. و چقدر آدم میخواهد به نویسنده این عبارات قشنگ، آقای استاراور، قبلاً بگوید: دوست عزیز من، ارکادی نیکولایوویچ، عبارات زیباییت به هدر رفته اند. و زمانیکه آقای استرووه با یک نیش قلم حق رأی همگانی را در برنامه دسته آسوباژدنیه نوشت، معیار تخطی ناپذیر استاراور را خنثی کرد. و همان استرووه در عمل، بیش از فقط یک مورد به ما ثابت نموده که تمامی این برنامه ها تا آنجائیکه برای لیبرالها مطرح است کاغذ پاره ای بیش نبوده و کاغذ لیتموس هم نیستند بلکه کاغذ معمولی اند چرا که برای یک دمکرات بورژوا اهمیت ندارد که امروز یک چیز و فردا یک چیز دیگر بنویسد. این مسئله خصوصیت حتی بسیاری از روشنفکرانی است که به صف سوسیال دمکراسی میپیوندند. تمامی تاریخ لیبرالیسم روسی و اروپائی صدها مورد بدست ما میدهد که حرف ما با اعمال مغایرند، و بدین جهت است که آرزوی استاراور در تدبیر معیار کاغذی تخطی ناپذیر اینقدر ساده لوحانه است.

این آرزوی ساده لوحانه استاراور را بدین ایده شگرف میکشاند که دفاع از مبارزه ضد تزاری بورژوازی که موافق حق رأی همگانی نمیباشد به معنی «پوچ کردن ایده حق رأی همگانی» است. شاید استاراور پاورقی زیبای دیگری برای ما خواهد نوشت تا ثابت کند که دفاع ما از سلطنت طلبان در مبارزه اشان بر علیه حکومت استبدادی «ایده» جمهوری را به پوچ تبدیل مینماید؟ اشکال در این

است که افکار استاراور بی اختیار در یک دایره معیوب عبارات، شعارها، خواسته ها، و بیانیه ها میگردد و از تنها معیار واقعی - درجه شرکت واقعی در مبارزه - چشم میپوشد. این در عمل، بطور غیرقابل اجتنابی به خوشنما ساختن روشنفکران رادیکال، که «موافقت» با آنان ممکن اعلام میشود، میانجامد. با تحقیر مارکسیسم، روشنفکران را «عصب محرکه» (و نه نوکر چرب زبان) لیبرالیسم اعلام مینماید. رادیکالهای ایتالیائی و فرانسوی مفتخر به برگزیدن افرادی هستند که خواسته های ضد دمکراتیک و یا ضد پرولتری بر ایشان بیگانه است، اگر چه هر کسی میدانند که این رادیکالها به پلاتفرمهای خود خیانت ورزیده اند و پرولتاریا را چندین مرتبه گمراه نموده، و اگر چه در همان صفحه بعدی مقاله (ص ۷) همان شماره ایسکرا (شماره ۷۸) شما میتوانید بخوانید که سلطنت طلبان و جمهوری خواهان در ایتالیا «در مبارزه علیه سوسیالیسم همدست بودند». قطعنامه روشنفکران ساراتف (انجمن خدماتی بهداشتی) که برای شرکت نمایندگان تمامی مردم در فعالیتهای مقننه میکوشیدند، به عنوان «ندای واقعی دمکراسی» (شماره ۷۷) اعلام میشود. برنامه عملی برای شرکت پرولتری در مارزار زمستوی پند «شرکت در برخی همکاریها با نمایندگان جناح چپ بورژوازی اپوزیسیون» همراه میشود، (توافق معروف مبنی بر عدم ایجاد ترس و وحشت). در جواب به سوال لنین که بر سر قیود همکاری استاراور چه آمده، هیئت تحریریه ایسکرای جدید نوشت:

«این قیود میبایستی همواره در نظر افراد حزبی قرار گیرد، و اینان با علم به آن شرائطی که حزب به شرکت در همکاریهای سیاسی با حزب دمکراتیکی وارد میشود، از نظر اخلاقی، حتی در مورد همکاریهای محلی که در نامه ذکر آن رفته، محظورند تا نمایندگان قابل اتکا اپوزیسیون بورژوازی - و دمکراتهای واقعی را از لیبرالهای سطحی گرا جدا نمایند.»

گام اول به گام بعدی میانجامد. بعلاوه بر همکاریهای حزبی (تنها مجازهای آن، طبق قطعنامه استاراور)، همکاریهای محلی در شهرهای مختلفی به چشم میخورد. در کنار و جوار همکاریهای رسمی، همکاریهای معمولی نیز به پیش آمده. هم اکنون این چنین به نظر میرسد که برسمیت شناختن لفظی متقابل «معیارها» و نیروی مقید کننده معنیش، با خود عنوان «قابل اتکا» و «دمکرات واقعی» را حمل میکنند. هر چند که هر بچه ای میفهمد که صداها کله گنده زمستوی به هرگونه ادای حرفی و حتی به خوردن قسم یک رادیکال که والله سوسیالیست هستند - و هر چیز دیگری که سوسیال دمکراتها را خاموش نگهدارد، متشبه میشوند.

خیر. پرولتاریا به این بازی شعارها، بیانیه ها و همکاریها وارد نخواهد شد. پرولتاریا هیچگاه فراموش نخواهد کرد که دمکراتهای بورژوا هیچگاه دمکراتهای قابل اتکاء نخواهند شد. پرولتاریا از دمکراتهای بورژوا، نه بر اساس معامله برای جلوگیری از بروز ترس و وحشت، نه بر اساس اعتقاد به قابل اتکاء بودنشان، دفاع خواهد نمود، ولیکن آنگاه و به آن درجه که آنان واقعاً بر علیه حکومت

استبدادی مبارزه کنند. چنین دفاعی در خدمت بدست آوردن اهداف انقلابی _ سوسیالیستی مستقلانه
پرولتاریا لازم می‌رود.

وپیوود شماره ۳

(۱۱) ۲۴ ژانویه ۱۹۰۵

جلد ۸ کلیات آثار لنین